

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استدراک در کلام مرحوم آخوند

عرض کردیم مرحوم آخوند در دوران بین تخصیص و نسخ مجموعاً پنج صورت عنوان می‌فرمایند که چهار صورت آنها معلوم تاریخ و یک صورت مجهول تاریخ است؛ به برخی از این صور اشاره و عرض کردیم: در میان آنها یک صورت که خاص بعد از وقت عمل به عام وارد شده باشد، مثلاً اول عام آمده «أكرم العلماء يوم الجمعة» و بعد، در روز شنبه خاص بیان شده «إلا زيدا يا لا تكرم زيدا العالم»، مرحوم آخوند در این مورد قائل به نسخ شده و می‌فرمایند: باید بگوییم این خاص ناسخ است و بعد به تبع مرحوم شیخ اعظم شیخ انصاری **أعلي الله مقامه الشريف** استدراکی می‌کنند که اگر بگوییم عام برای بیان حکم واقعی صادر شده است، خاص عنوان ناسخ دارد؛ اما اگر در مقام بیان حکم واقعی نباشد، خاص مخصص است و ناسخ نیست.

اشکال صورت سوم

علت آن که مرحوم آخوند و مرحوم شیخ متعرض این استدراک می‌شوند، وجود یک اشکال مهمی است، مبنی بر آن که در شریعت ما عموماتی در قرآن کریم وارد شده است و در روایات ائمه معصومین تا آخرین امام مخصصاتی برای آنها ذکر شده و یا عامی در کلام پیامبر اکرم **صلوات الله علیه** وارد شده است که مخصص آن در کلام امام صادق و امام باقر **علیهما السلام** وارد شده است؛ و یا مثلاً عامی در کلام أحد ائمه (ع) وارد شده است که خاص آن مثلاً در کلام امام عسکری **علیه السلام** ذکر شده است. مشکل این است که عمومات قرآن از زمانی که نازل شد، وقت عمل به آن نیز شروع شده است؛ نیامده است که «أوفوا بالعقود بعد از زمان غیبت صغرا»، اما خاص آن در روایات وارد شده است؛ پس، ظاهر قضیه این است که خاص بعد از وقت عمل به عام وارد شده است.

حال، آیا می‌توان ملتزم شد تمام موارد این چنینی که خاص بعد از وقت عمل به عام آمده، ناسخ قرآن است؛ التزام به این خیلی مشکل است؛ یک جهت اشکال از این جهت است که ناسخ وحی نیز باید در بین خود وحی باشد؛ و این که بگوییم ناسخ وحی در کلمات ائمه است، مقداری مشکل می‌باشد؛ البته روی مبنایی که ما امامیه به آن اعتقاد داریم و افتخار می‌کنیم که پیامبر احکامی را به ودیعه گذاشته بود که بعداً در کلمات اولیاء و اوصیای خودش بیان شود؛ یعنی آنچه که مثلاً امام صادق (ع) بیان می‌کند، کلام النبی است؛ حتی در روایات، گاه امام صادق (ع) بیان می‌کند: **قال رسول الله** با اینکه پیامبر را ندیده‌اند. البته اینجا نکات

خیلی جالب و مهمی در روایات وجود دارد که اصلاً اتصال سندی روایات ما قابل مقایسه با اتصال سندی روایات اهل سنت نیست، آنها بیش از دویست سال یا کمتر منع تدوین حدیث داشتند و بعد از آن نیز به همه گفتند هر کسی هر چیزی که یادش است بیاورد آن را بیان کند؛ اما ائمه ما علیهم السلام خودشان فرمودند هرچه که ما می‌گوییم از پدرمان شنیده‌ایم و او از جدمان شنیده تا آن که سلسله سند به خود پیامبر اکرم می‌رسد.

از این رو، اگر ما مسأله عصمت ائمه‌مان - که به آن محکم معتقدیم - را نیز اصلاً مطرح نکنیم، به اهل سنت می‌گوییم که آن بزرگان به عنوان یک عادل که در نزد شما بودند و کسی در عدالت آنان تردیدی ندارد، این بزرگان می‌گویند هرچه که ما شنیده‌ایم از پدرمان است و همین طور تا آن که به امیرالمؤمنین می‌رسد و امیرالمؤمنین (ع) نیز می‌فرماید: من هرچه شنیده‌ام از پیامبر شنیده‌ام. پس، سلسله و اتصال سندی در روایات ما بسیار محکم است. مطالب و مباحث جالب و مهم دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که آقایان خودشان ملاحظه کنند. بنابراین، اگر بخواهیم بگوییم تخصصاتی که در کلمات ائمه (ع) وارد شده‌اند، ناسخ آیات قرآن می‌باشند؛ این اشکال بر مبنای اهل سنت وارد می‌شود که بعد از پیامبر وحی منقطع شده است.

اما اشکال مهمی که ناسخ بودن این روایات دارد، کثرتش است. اگر بخواهیم بگوییم مخصص عمومات قرآنی در کلام امامان بعد از پیامبر آمده است، و آنها را ناسخ قرآن قرار دهیم، شاید هزار تا نسخ پیدا کنیم؛ از سوی دیگر، وجداناً قطع داریم که در شریعت این مقدار نسخ نداریم؛ شریعتی که می‌خواهد شریعت خالده و دائمه باشد، تا این اندازه در آن نسخ وجود ندارد. و اگر بخواهیم بگوییم مخصص است، تأخیر بیان از وقت حاجت لازم می‌آید که قبیح است. پس، با این اشکال چه باید کرد؟

جواب مرحوم شیخ انصاری به اشکال

مرحوم شیخ اعظم انصاری به این اشکال تفتن پیدا کرده‌اند و جواب‌هایی ذکر می‌کنند که در میان آنها احسن الوجوه این جواب است؛ - (مرحوم آخوند نیز در «کفایه» از مرحوم شیخ تبعیت کرده‌اند). - مرحوم شیخ بیان می‌کند اگر خاص بعد از وقت عمل به عام وارد شده باشد، ناسخ است؛ مگر آن که مولا در عامی که صادر شده است، در مقام بیان حکم واقعی نباشد؛ یعنی اگر در مقام بیان حکم ظاهری است، می‌گوئیم خاص نسبت به آن حکم ظاهری ناسخ است؛ اما نسبت به حکم واقعی مخصص است. مرحوم آخوند نیز در «کفایه» همین مطلب را بیان می‌کنند.

مقصود از حکم ظاهری و واقعی در کلام مرحوم شیخ و آخوند

مشکل این است که مقصود شیخ و آخوند از «حکم واقعی و ظاهری» چیست. هنگامی که به کتب مراجعه کنید، به نظر می‌رسد اکثریت علما بیانی را برای این عبارت مطرح کرده‌اند، که در کلمات مرحوم نائینی نیز آمده است؛ یک بیان و تفسیر دومی برای این عبارت در کلمات مرحوم اصفهانی در حاشیه کفایه نیز ذکر شده است، اما این قدر مشترک بین هر دو بیان وجود دارد که مقصود از «حکم واقعی و ظاهری» در اینجا، حکم واقعی و ظاهری اصطلاحی نیست. حکم واقعی اصطلاحی این است که «لم یؤخذ فی موضوعه الشک»، حکم واقعی اصطلاحی آن حکمی است که در موضوعش شک اخذ نشده است و علم و جهل، در آن دخالتی ندارد.

حال، اگر گفتیم که یک حلیتی در مورد مشکوک جعل شده است، «الشیء المشکوک حلال»، حکم ظاهری خواهد بود که در موضوع آن شک اخذ شده است. مسلماً مقصود مرحوم شیخ و مرحوم آخوند این نیست. پس، مقصود چیست؟. اکثریت این طور معنا کرده‌اند که مقصود از حکم واقعی در مقابل حکم ظاهری در اینجا این است که مولا حکمی را که جعل می‌کند، تمام

قیود، حدود و خصوصیاتش را نیز بیان کند؛ در مقابل، گاه مولا حکمی را ضرباً للقاعدة والقانون جعل می‌کند، می‌گوید حالا در شریعت من، این قانون را به نحو کلی داشته باشید و خصوصیاتش را نیز بعداً بیان می‌کنم؛ این می‌شود حکم ظاهری. فائده جعل حکم به صورت قانون و قاعده کلی این است که اگر در موردی شک پیدا شود، می‌توان به آن قانون و عموم رجوع کرد.

مولا می‌گوید «**أوفوا بالعقود**» را به عنوان قانون و قاعده انشاء می‌کنم و خصوصیات آن بعداً ذکر خواهد شد. حال، مرحوم شیخ و مرحوم آخوند می‌فرمایند: اگر عمومات قرآن از نوع اول باشد، یعنی مولا عام را بیان می‌کند با همه خصوصیاتش، در این صورت اگر بعد از وقت عمل به عام خاصی ذکر شود، لامحاله باید آن خاص را مخصص قرار دهیم؛ اما اگر از نوع دوم باشد که عمومات کتاب و سنت پیامبر به عنوان انشاء و جعل القانون هستند، هنگامی که خاص در کلمات امام باقر و امام صادق **علیهما السلام** بیان می‌شود، زمانی است که امد آن قانون ظاهری تمام می‌شود؛ یعنی این خاص نسبت به آن حکم ظاهری می‌شود ناسخ. وقتی که امد (مدت زمان) قانونی تمام شود، به آن نسخ می‌گویند که انتهای حکم است.

مرحوم آخوند سپس یک ادعایی هم ذکر می‌کنند، مبنی بر آن که تمام عمومات کتاب و سنت از نوع دوم است؛ یعنی مولا یک عامی را به عنوان ضرباً للقانون انشاء کرده است و بعد هم خاصی را آورده است که نسبت به این حکم ظاهری عنوان ناسخ را دارد. به این صورت که تاکنون مصلحت در این بوده که عام به نحو قانونی باقی بماند، اما الآن که خاص آمد، آن حکم ظاهری از بین می‌رود و می‌شود منسوخ.

اگر عبارت «**كفايه**» را ببینید، متوجه می‌شوید که این توضیحات در آن جود ندارد؛ عبارت این است: «**وإن كان بعد حضوره** یعنی وإن كان الخاص بعد حضور وقت العمل بالعام **كان ناسخاً لا مخصصاً** □ **لئلا يلزم تأخير البيان عن وقت الحاجة**، تأخیر بیان از وقت حاجت لازم نیاید، **فيما اذا كان العام وارداً لبيان الحكم الواقعي**، در موردی که عام به عنوان حکم واقعی وارد شده باشد؛ **والا** یعنی اگر به عنوان حکم واقعی وارد نشده باشد و بلکه به عنوان حکم ظاهری (قانونی) باشد، **لكان الخاص أيضاً مخصصاً له كما هو الحال في غالب العمومات والخصوصات في الآيات والروايات**، غالب آیات و روایات - که عرض کردیم ایشان این‌گونه قائل هستند - از همین نوع دوم هستند. امشب کلام مرحوم اصفهانی در حاشیه را ببینید، به نظر من می‌رسد ایشان می‌خواهد بیان دیگری ذکر کند؛ حتی شروح «**كفايه**» را نیز مطالعه بفرمائید که چه مقدار اینجا توضیح داده شده است؛ تا فردا؛ **إن شاء الله. والسلام.**